

یکدیگر بر سر بوند و بر عکس مردمی که تمایلات متفاوت دارند میتوانند در جامعه به نیکوترین وجهی با یکدیگر زندگی کنند این استعمال اشتباه آمیز قوانین طبیعی در مطالعه جامعه نه فقط تحت تأثیر افکار بورژوازی بود بلکه به تکامل ناکافی علوم اجتماعی و طبیعی آن زمان و سطح نازل تکامل نیروهای مرفعی جامعه نیز بستگی داشت که اتخاذ تئوری علمی تکامل اجتماعی را غیر-ممکن میساخت. سوسیالیست‌های تخیلی نمی‌توانستند قوانین حاکم بر تکامل جامعه سرمایه داری و آن نیروهای اجتماعی را که قادر به ایجاد جامعه مطلوب آینده‌اند، کشف نمایند.

**فلسفه کلاسیک آلمان** در نیمه قرن نوزدهم علوم طبیعی و اجتماعی به چنان سطحی از تکامل رسیده بود که ایجاد فلسفه‌ای براساسی علمی - که هدفش مطالعه کلی‌ترین قوانین تکامل طبیعت و اجتماع باشد امکان پذیر بود. علوم طبیعی نشان میداد که جهان بر حسب قوانین ذاتی خودش بوجود آمده و تکامل یافته است. برای مثال، فیزیک، قانون جاذبه عمومی را که حاکم بر سراسر پدیده‌های طبیعی است و علم شیمی قانون بقای ماده را کشف نمود که بموجب آن هیچ چیز در جهان بوجود نمی‌آید و هیچ چیز نابدید نمی‌شود. همه چیز صرفاً شکل وجودی خود را تغییر میدهد. پیشرفت طبیعی به تکامل بیشتر فلسفه علمی توسط لودویگ فویرباخ (۱۸۰۴-۱۷۷۲) بعمل آمد. جرج ویلهلم فردریش هگل (۱۸۳۱-۱۷۷۰) فیلسوف آلمانی دیگر نیز روش بکار رفته بوسیله علوم طبیعی را در تحلیل پدیده‌های طبیعت و اجتماع تعمیم و دیالکتیک را به سطح جدیدی ارتقا داد. بنا بر دیالکتیک هگلی همه چیز باید از دیدگاه تغییر و تکامل دائمی مورد ملاحظه قرار گیرد.

ولی نه فویرباخ و نه هگل نتوانستند فلسفه‌ای براساسی علمی بوجود آورند برای مثال فویرباخ دیالکتیک! قبول نداشت و روش علمی شناخت را رد می‌کرد و هگل نیز به فلسفه پندارگرا و فادار بود و بر این عقیده پای می‌فشرد که بموجب قوانین دیالکتیک این نه طبیعت و اجتماع بلکه ایده مطلق است که تکامل می‌یابد.

ولی وی تکامل این ایده را به ایجاد سلطنت مشروطه پروس محدود می کرد و آنرا عالی ترین مظهر ایده مطلق و اوج تکامل جامعه میدانست.

تکامل طرز سرمایه داری تولید با تکامل رشته جدیدی  
اقتصاد سیاسی کلاسیک در علم - اقتصاد سیاسی - همراه بود. این علم  
در دست بورژوازی همچون سلاحی ایده تئوریک در مبارزه این طبقه علیه  
فئودالیزم بکار میرفت.

هنگامیکه بورژوازی به عنوان یک طبقه مترقی در صحنه تاریخ ظاهر شد  
به شناخت علمی قوانین حاکم بر تکامل تولید سرمایه داری و به امحای رابطه  
فئودالی که مانع عرض اندام قلدت سرمایه بشمار میرفت، علاقه مند بود. در  
طی این دوره بود که اقتصاد سیاسی مزبور تشکیل شد و اقتصاد سیاسی کلاسیک  
نام گرفت. پایه گذاران آن عبارت بودند از دانشمندان انگلیسی: ویلیام پتی  
(۱۶۸۷-۱۶۲۳)، آدام اسمیت (۱۷۹۰-۱۷۲۳) و داوید ریکاردو (۱۸۲۳-  
۱۷۷۲). اقتصاد سیاسی کلاسیک انگلیس مرفق به کشف قانون مهمی چون  
رابطه میان مقدار کار صرف شده در تولید کالا و ارزش آن گردید و بدین گونه  
بایه مطالعه علمی مهم ترین قلمرو روابط بشری، یعنی روابط تولید را بنا نهاد.  
لیکن این اقتصاددانان بر اثر جهان بینی محدود و موضع طبقاتی خود قادر  
نبودند منبع سود سرمایه داری - ارزش اضافی را روشن سازند. در این هنگام  
علوم اجتماعی دیگر - تاریخ، حقوق، زیبایی شناسی و جز آن نیز گسترش یافتند.

ولی علوم اجتماعی با جهان بینی غیر علمی آغشته بود. بنا بر جهان بینی  
مزبور اعمال انسانی بطور عمده بوسیله عوامل مادی تعیین نمی شود یعنی  
وابستگی آدمیان را به طبقه معین و نتیجتاً روابط آنها را با نظام تولیدی - که  
مستقل از اراده آنها تشکیل می شود - قبول نداشت. این مهم را فلسفه علمی  
و جامعه شناسی تاریخی و اقتصاد سیاسی علمی به انجام رسانید.

## انقلابات ۴۹-۱۸۴۸ در اروپا

در برابر بسیاری از کشورهای اروپائی هدف مشترکی قرارداد داشت: نابودی نظامهای فئودالی و خودکامه‌ای که مانع تکامل سرمایه‌داری بود. در همین حال، جنبش انقلابی ۴۹-۱۸۴۸ در هر کشور هدف‌های ویژه خود را تعقیب می‌کرد. در فرانسه که بساط فئودالیسم و خودکامگی با انقلاب ۹۴-۱۷۸۹ برچیده شده بود، هدف عینی انقلاب ۴۹-۱۸۴۸ عبارت بود از سرنگونی تسلط اشراف پولدار و برقراری سلطه طبقه بورژوازی بطور کلی. در آلمان و ایتالیا هدف عمده انقلاب غلبه بر پراکندگی کشور و تشکیل دولت‌های ملی بود. ایتالیا گذشته از این هدف بامسئله آزادساختن شمال کشور از سلطه اطریش روبرو بود. در اتریش، انقراض سلطنت هابسبورگ و آزادی ملل ستمدیده از بردگی ملی در رأس مسائل دیگر قرارداد داشت.

در فرانسه، مسئله قدرت سیاسی، آزادی‌های دمکراتیک و الغای بقایای فئودالی حل نشده باقی مانده بود. حکومت گیزو با سرسختی از اجرای اصلاحات بورژوا-دمکراتیک امتناع می‌ورزید. نتیجه آن، انقلاب بود. دست‌آویز اولیه انقلاب مخالفت دولت با تشکیل یکی از جشن‌های سیاسی منظمی بود که قرار بود در فوریه ۱۸۴۸ تشکیل گردد. اعلام منع جشن مزبور از طرف دولت سبب خشم مردم و درگیری آنان با نیروهای نظامی و ایجاد سنگر در خیابان‌های پاریس گشت. حکومت بر اثر همکاری عناصر بورژوائی مخالف دولت در ارتش بامردم آشکارا شکست یافت. لوئی فیلیپ پادشاه وقت فرانسه مجبور شد گیزو را برکنار سازد و سپس خود نیز از مقام سلطنت کناره گرفت. در نتیجه انقلاب يك حکومت بورژوائی موقت تشکیل شد. افزون بر نمایندگان بورژوازی، نمایندگان کارگران که هملا در سنگرها قدرت بسافته بودند در دولت شرکت داشتند. در این هنگام خلق نه فقط خواهان انتخابات آزاد بود بلکه تقاضای برقراری يك «جمهوری اجتماعی» نیز داشت. کمیته‌ای

کارگری بنام کمیته لوکزامبورگ تشکیل شد که ریاست آن با لوئی بلان بود. وی طرح‌های متعددی که هدفش بهبود وضع زندگی کارگران و دهقانان بود پیشنهاد کرد از جمله این طرح‌ها، برقراری کلنی‌های کشاورزی و انجمن‌های تولید مبتنی بر اصول همکاری کارکنان آنها بود. و دیگر طرحی بود در مورد ساختن خانه‌هایی برای کارگران با پیش‌بینی تأسیس شیرخوارگاه و کودکان و رختشوی‌خانه در آنها و جز آن. همین کمیته مأمور حل تضادهای میان کارگران و سرمایه‌داران گشت.

تشکیل کمیته لوکزامبورگ امتیازی بود که اکثریت بورژوازی حکومت موقتی به کارگران پاریس داد. در ۲۸ فوریه ۱۸۴۸، در نتیجه فشار دائمی خلق حکومت فرمانی صادر بر تشکیل کارگاه‌هایی برای بیکاران و در ۲ مارس فرمانی مبنی بر کاهش یک ساعت از روز کار صادر کرد و گرچه حکومت موقتی سیاستی مبتنی بر منافع بورژوازی در پیش گرفته بود (تقریباً همه مالیات مقرر سابق محفوظ ماند، به بورژوازی بزرگ مالیات تعلق نگرفت و روز ۶ مارس مالیات بر دهقانان ۴۵ درصد افزایش یافت) با اینهمه حضور نمایندگان کارگران در حکومت مسبب ناراحتی شدید بورژوازی شده بود. از این رو نمایندگان بورژوازی در صدد انجام فوری انتخابات مجلس مؤسسان برآمدند بدین امید که ترکیب آن ارتجاهی‌تر گردد. بویژه که حکومت موقتی دستگاه دولتی قدیم را محفوظ داشته و برای انجام انتخابات از آن سود می‌جست. بدیهی است که چنین دستگاهی حداکثر کوشش خود را میکرد تا از انتخاب نمایندگان کارگران به پارلمان جلوگیری کند.

کارگران آگاه ضرورت به تعویق افکندن انتخابات (برای آنکه آمادگی بیشتری برای آن پیدا کنند) و تجدید ترکیب اعضای حکومت موقتی را دریافته بودند. نمایندگان بورژوازی کوشیدند اقشار متوسط و دهقانان را از خطر خیالی یک توطئه «سوسیالیستی» بترسانند. آنها به قشرهای مزبور هشدار می‌دادند که

گویا «سوسیالیست ها» طرفدار اشتراکی کردن همه اشیاء، نه فقط وسایل و ابزارهای تولید بلکه وسایل شخصی نیز می باشند و نیز خواهان آنند که همگان از یک ظرف غذا بخورند و زنان مشترک داشته باشند و جز آن. نتیجه تبلیغات ضد سوسیالیستی مزبور که با فشار مستقیم بر عناصر زحمتکش همراه بود این شد که از ۸۸۰ کرسی مجلس مؤسسان ۱۸ کرسی نصیب کارگران گشت.

بدیهی است چنین مجلسی نمی توانست به خواست های کارگران برای بستن مالیات به سرمایه داران بزرگ، تشکیل کمیته ای برای کنترل اعمال حکومت، خروج نیروهای نظامی از پاریس و کمک به بیکاران و مستمندان جامعه عمل پیوشد. کمیته لوکزامبورگ منحل شد و باشگاه های کارگری تعطیل و از ادامه کار کارگاه های ملی جلوگیری بعمل آمد. بورژوازی میخواست خود را از کارگاه های ملی که پیشروترین و فعال ترین بخش کارگران را استخدام کرده بود خلاص کند. در ارتباط با این امر در ۲۲ ژوئن اعلام شد که پس از انحلال کارگاه های ملی همه کارکنان کمتر از ۲۵ ساله آن به ارتش اعزام شده و افراد مسن تر برای کارهای شاق به ایالات فرستاده شوند. دستور اخیر پرده از مقاصد واقعی حکومت برداشت و کارگران تصمیم گرفتند با اعمال قهر از حقوق خود دفاع کنند قیام ۴ روز دوام داشت و بیرحمانه فرونشانده شد. ۲۵ هزار نفر بازداشت شدند. سبب شکست قیام این بود که شورشیان فاقد مرکز رهبری واحد بوده و با دهقانان و کارگران شهرهای دیگر چندان رابطه ای نداشتند، در حالی که ارتش از هواداران بورژوازی تشکیل شده و کاملاً طرفدار دولت بود. تعداد شورشیان فقط میان ۴۰ و ۴۵ هزار نفر بود در صورتی که تعداد سربازان به ۳۰۰۰۰ نفر میرسید. ولی قیام از این لحاظ که نخستین برخورد جدی میان کارگران و بورژوازی بود واقعه مهمی در نهضت کارگری محسوب شد. شکست قیام ژوئن یکرشته محدودیت ها برای عناصر مترقی همراه داشت که عبارت بود از افزایش مالیات بر مطبوعات که عناصر مزبور را از داشتن مطبوعات محروم می ساخت، تعطیل و تعلیق باشگاه های مترقی، لغای فرمان مبنی بر کاهش ساعات کار و بازداشت مجدد کسانی که قادر به پرداخت

دیون خود نبودند.

روز ۱۲ نوامبر قانون اساسی جدیدی اعلام گشت. قانون اساسی رسماً آزادی‌های اساسی یعنی آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات و جز آن را اعلام کرد لیکن در عمل استفاده از آنها غیرممکن بود. مقام رئیس‌جمهوری با اختیارات فوق‌العاده از جمله حق انتصاب و وزیران و افسران عالی‌مقام ارتش که در برابر پارلمان مسئول نباشد - پیش بینی گشت. بورژوازی از طریق شخص رئیس‌جمهوری قدرت قاهره خود را بر خلق اعمال می‌نمود.

نخستین رئیس‌جمهوری - لوئی ناپلئون - در ۲۰ دسامبر ۱۸۴۸ انتخاب شد. وی بمحض رسیدن به قدرت دمکرات‌هایی را که در جریان انقلاب در دستگاه دولتی رخنه کرده بودند از کار برکنار ساخت. پس از رسته آشوب‌هایی در ۱۸۴۹، هنگامی که عناصر آزادپخواه در برابر سیاست‌های واپس‌گرایانه حکومت به مقاومت برخاستند، مجلس مقنن با تعیین شرط اقامت سه‌ماهه و محدودیت‌های دیگر سه میلیون کارگر را از حق شرکت در انتخابات محروم نمود. در مجلس مقنن وحدتی وجود نداشت و کارگران پس از آن شکست جدی دیگر نمی‌توانستند فعالانه در جنبش اجتماعی شرکت کنند. گروه‌های متخاصم بورژوازی در برابر دمکرات‌ها وحدت خود را حفظ کرده بودند.

در تحت این شرایط، در شب ۲ دسامبر ۱۸۵۱ لوئی ناپلئون خود را فرمانروای مطلق فرانسه خواند و مجلس مقنن را منحل ساخت، پاریس را در حال محاصره اعلام نمود. وی برای مصونیت از اقدامات مخالفان در روز کودتا سربازان را به پاریس احضار کرد. سپاهیان مهم‌ترین نقاط شهر را اشغال نمودند. کوشش‌های پراکنده در مخالفت با ناپلئون سوم به آسانی فرونشانده شد. مجلس مقنن وی را معزول و خائن به ملت معرفی کرد لیکن کار دیگری صورت نداد.

بدین‌گونه انقلابی که فرجام آن به قدرت رسیدن بورژوازی بزرگ بود و مسئله‌گذار بورژوا - دمکراتیک کشور را لاینحل گذاشت پایان یافت. در سال‌های ۴۹-۱۸۴۷ در کشورهای اروپایی دیگر - آلمان، اتریش،

ایتالیا، لهستان و مجارستان نیز انقلاباتی روی داد لیکن کلیه انقلابات مزبور شکست یافت زیرا هیچک از مسائلی که در برابر آنها قرارداداشت بطور کامل حل نشد و با اینهمه هیچیک از نبردهای انقلابی ۴۹-۱۸۴۸ پیهوده نبود. انقلابات مزبور بقایای ذوابط فئودالی را در یکرشته کشور مسا برانداخت و به تکامل بیشتر سرمایه داری ورشد آگاهی و تشکل زحمتکشان کمک نمود.

در همه انقلابات ۴۹ - ۱۸۴۸ نقش تعیین کننده برعهده خلق و بویژه کارگران بود. در انقلاب مزبور طبقه کارگر برای نخستین بار با تقاضاهای سیاسی و اقتصادی مستقل خود شرکت نمود.

مهم ترین علت شکست انقلابات ۴۹-۱۸۴۸ اروپا خیانت بورژوازی لیبرال بود. این طبقه برای بهره برداری از جنبش خلق و برحسب منافع تنگ طبقاتی خود در انقلاب شرکت می جست. بورژوازی پیمانك از رشد بیشتر جنبش به سازش با استبداد و سران واپس گرا تن در داد و به خلق خیانت نمود.

## سقوط ناپلئون سوم و تشکیل انجمن پاریس

نظام استبدادی نتوانست در فرانسه زیاد دوام بیاورد

زیرا مانع حل مسائل اساسی بود که انقلاب ۱۸۴۸

طرح کرده بود. امپراطور جدید - ناپلئون سوم -

جنگ فرانسه -

پروس

خوبیستن را برای حکومت بر کشور کاملاً ناتوان نشان داد. شماره طرفداران

وی روز به روز کاهش می یافت. در انتخابات ۱۸۶۹ آراء وی ۴۵ میلیون رأی

بود و آراء مخالفان فقط يك میلیون رأی کمتر بود. لوثی ناپلئون با اطلاع از

نارضایی روز افزون خلق و نیز از ترس انقلاب جدید به ماجرای تازه ای دست

پازید: جنگ با پروس. هدف وی انحراف توجه خلق از مشکلات داخلی بود.

روز ۱۹ ژوئن ۱۸۷۰ امپراطور تصمیم گرفت به پروس اعلان جنگ

دهد در حالیکه ارتش برای عملیات نظامی چندان آمادگی نداشت. سربازان و

بخشی از افسران طالب جنگ نبودند و از این رو قوای فرانسه گرفتار شکستهای

پی در پی شد. روز ۲۲ سپتامبر عمده قوای ارتش فرانسه که فرماندهی آن باخود امپراطور بود در نزدیکی سدان به اسارت افتاد. هنگامی که خبر شکست ارتش به پاریس رسید، توده های خشمگین به خیابان ها ریخته و وارد مجلس مقنن شده حکومت را بدست گرفتند. ولی تنها بورژوازی از این جنبش سود برد و حکومتی موقتی با عنوان پرطمطراق «دولت دفاع ملی» به ریاست ژنرال تروخو تشکیل داد. کارگران به تشکیل سازمان های خود اقدام نمودند. نمایندگان سازمان های کارگری پاریس وابسته به بین الملل کارگران در ۲۰ بخش پایتخت اقدام به تشکیل انجمن های مقاومت و آماده باش نمودند که در رأس آن هیئت مدیره انجمن مرکزی قرار داشت. هیئت مدیره مرکزی قول داد در دفاع از پاریس به دولت یاری رساند و در عین حال برنامه عمل خود را اعلام نمود که عبارت بود از مسلح کردن خلق برای دفاع از میهن، انحلال پلیس و انتخابات فوری انجمن مرکزی پاریس (کمون پاریس).

در آن زمان خلق تصورات گوناگون از انجمن پاریس داشت. برخی معتقد بودند که انجمن صرفاً ارگان محلی حکومت خرد مختار پاریس است در حالی که دیگران اهمیت بیشتری برای آن قائل بودند و به آن همچون ارگان دولتی طراز نوین برای سراسر کشور می نگریستند. حکومت خیلی زود فهمید که اجازه تشکیل چنین انجمنی را نباید بدهد و با تمام قوا با انتخابات انجمن مخالفت نمود. با اینهمه با تشکیل گاردهای ملی نواحی پایتخت موافقت نمود. مردم بویژه کارگران به سرعت به شعار دفاع از میهن پاسخ مثبت دادند و به هنگ های گارد ملی در نواحی مختلف پیوسته سلاح به کف گرفتند. تعداد نفرات هنگ های مزبور از تعداد درخواست دولت فراتر رفت.

روز ۱۸ سپتامبر ارتش پروس به پاریس نزدیک شد و آنرا در حلقه محاصره خود گرفت. کارگران در استحکامات و در سنگرهای خود شجاعانه می جنگیدند لیکن آنها مشاهده کردند که حکومت قصد ندارد تقاضاهای آنها را



در مورد افزایش تولید اسلحه، کاهش بهره و مال الاجاره و قیمت ها، بهبود تدارکات و جز آن برآورد. آنان دریافتند که دولت از برگزاری انتخابات انجمن اکراه دارد و میبخواهد کشور را به دشمن تسلیم نماید. این مسئله هنگامی آشکار شد که روز ۳۱-۳۰ اکتبر در درجه اول شهر - متز - با قوای عظیم آن تسلیم آلمانی ها گشت. کارگران به نشانه اعتراض ضمن تظاهرات خیابانی به محلی که کابینه در آن تشکیل شده بود نزدیک شدند. ولی از آنجا که این اقدام خودبخودی بود حکومت به سرعت آن را سرکوبی کرد و بسیاری از شرکت کنندگان را بازداشت نمود.

اقدام کارگران سیاست دولت را تغییر نداد. ژنرال تروخو کوشید هرچه زودتر با آلمان کنار آید تا دستش در سرکوبی کارگران باز باشد. وی به حمله تحریک آمیزی علیه نیروهای آلمانی دست زد که به شکست کامل انجامید و سپس در ژانویه ۱۸۷۱ بی درنگ به ورسای شتافت تا با نمایندگان فرماندهی هائی آلمان ملاقات کند. آلمانی ها غرامت سنگینی طلب نموده و خواستار تسلیم ناحیه آلزاس، لورن به آلمان و انتخابات فوری مجلس ملی گردیدند.

انتخابات مجلس ملی در محیط مطلوب نیروهای متحد آلمان و حکومت دست نشانده فرایسه برگزار شد. ترکیب مجلس ملی کاملاً ارتجاعی بود. روز ۱۷ فوریه کابینه ای به ریاست تییر<sup>۱</sup> تشکیل شد که روز ۲۶ فوریه با پروس صلح نمود. به موجب شرایط صلح پیشنهادی آلمان، سرهازان آلمانی باید تا دریافت بخشی از غرامت مقرر، برخی از نواحی پاریس را در اشغال خود داشته باشند.

به محض دریافت خبر انعقاد پیمان صلح با آلمان، گاردهای ملی تصمیم گرفتند سلاح هائی را که قرار بود به آلمانی ها واگذار شود به سنگرهای کارگران

تسخیر قدرت  
به دست انجمن

منتقل سازند.

روز ۱۸ مارس هنگامی که تییر با کمک سرهازان وقادار خود کوشید

1- Metz

2- Thiers

مجاهدان را خلع سلاح کند، زحمتکشان پاریس به خیابانها ریخته و از این اقدام جلوگیری بعمل آوردند. بدین گونه هیئت مدیره فدراسیون گاردهای ملی قدرت را بدست گرفت. شامگاه ۱۸ مارس هیئت مدیره بروغم پافشاری دولت، تصمیم به برگزاری انتخابات انجمن گرفت. بدین گونه تاریخ افتخار آمیز انجمن پاریس آغاز شد.

هیئت مدیره گاردهای ملی برنامه خود را بدین شرح اعلام نمود: برگزاری انتخابات انجمن، رابطه انجمن پاریس با سایر شهرها، انتخاب همه مقامات، انحلال پلیس و ارتش حرفه‌ای، الفای نظام کار مزدوری و منع گدایی. انتخابات انجام شد و پیش از نیمه از کسانی که حائز شرایط بودند در انتخابات شرکت کردند. انجمن منتخب روز ۲۸ مارس به اجرای برنامه عمل خود پرداخت. افراد منتخب ۸۶ نفر بودند که برخی از آنها از فعالیت امتناع نمودند. ترکیب اجتماعی انجمن عبارت بود از: ۲۸ کارگر، ۸ کارمند، ۲۹ نفر از صاحبان مشاغل آزاد (روزنامه نگار و جز آن). از نظر سیاسی ۲۱ نفر از افراد انجمن، بلانکیست (طرفداران «بلانکی» که معتقد به تصرف قدرت از طرف عناصر پیشرو بدون حمایت مردم بودند) و ۲۰ نفر هواداران اقتصاد دان خرده بورژوازی بودند.

انجمن پس از تصرف قدرت دستگاه دولتی سابق را به کلی متلاشی ساخت و آنرا با ارگان های حکومتی خود تعویض نمود. پلیس و ارتش حرفه‌ای

### اقدامات انجمن

جای خود را به گارد های ملی یعنی اهالی مسلح پاریس داد. کمیسیون هایی جانشین وزارتخانه ها گشت. انجمن به یکرشته از اقدامات دیگر دست زد که از آن جمله بود خلع بد از صاحبان کارخانه ها و انتقال آن به کارگران، منع کار شبانه خبازان، تعیین حقوق مقامات دولتی در حد کارگران ماهر، واگذاری آپارتمان های خالی به خانواده های نیازمند و جز آن.

حکومت نیز بر با مشاهده ایجاد قدرت جدید در پاریس برای سرنگونی

آن فعالانه به تدارك پرداخت. وی سر بازان و مقامات اداری وفادار خود را از پاریس به ورسای فراخواند و با کسب اجازه از یسمارک - صدراعظم آلمان - سپاه خود را در ورسای تقویت نمود.

انجمن پاریس با اطلاع از تداركات ورسای تصمیم گرفت اقدامات خود را علیه خائنان به فرانسه آغاز کند ولی دهگر خیلی دیر شده بود در نتیجه تقویت سر بازان مقیم ورسای، حمله گاردهای ملی در ۲ تا ۴ آوریل دفع شد. در هشتم آوریل تجدید سازمان ارتش ورسای تکمیل شد: اسرای جنگی سابق ارتش پروس که از پیدایش انجمن چیزی نمی دانستند و برخی هنگ های ولایتی ارتش حرفه ای به ورسای رسیدند. تیروهای عظیم توپخانه و سواره نظام در ورسای متمرکز شد و تییر به هجوم پرداخت.

دفاع دلیرانه پاریس تا ۲۸ مه ۱۸۷۱ دوام داشت. در این هنگام انجمن سقوط کرد.

علل اصلی شکست انجمن عبارت بود از: عدم آمادگی خلق و کارگران برای تصرف قدرت رهبری انجمن در دست نمایندگان احزاب مختلف بود که

علل شکست  
انجمن

در مورد یکرشته از مهم ترین مسائل مربوط به سازمان دولت طراز نوین با یکدیگر توافق نداشتند. مثلاً پرودونیست ها بیشتر علاقه مند به مسائل اقتصادی بودند و ایجاد يك دولت متمرکز طراز نوین را غیر لازم می دانستند. از سوی دیگر بلانکیست ها بودند که هیچ گونه توجه جدی به تشکل و آمادگی خلق و نیازهای اقتصادی آنها نداشتند. فقدان يك سازمان سیاسی واقعی از مهم ترین علت شکست انجمن بود. هیچیک از رهبران برجسته انجمن به ایدئولوژی و فلسفه علمی مجهز نبوده و از قراین تکامل جامعه آگاهی نداشتند. بسیاری از آنها طرفدار همکاری طبقاتی بودند. انجمن قادر به ایجاد اتحاد با دهقانان نبود. سقوط انجمن بر اثر اشتباهات خود جلو افتاد. هیئت مدیره گاردهای ملی نمی بایست پیش از آنکه به خصم ضربات جدی وارد آورد به انجام انتخابات مبادرت

می‌جست و نیز نباید به انتقال سربازان از پاریس به ورسای اجازه می‌داد. انجمن بانک ملی را تصاحب نکرد و در نتیجه خود را به تنگنای دهواری گرفتار ساخت. با ایالات رابطه‌ای برقرار نداشت و برای حل مسئله دهقانی برنامه‌ای تدوین ننمود.

یازدهم یاد انجمن پاریس بعنوان نخستین کوشش و نخستین تجربه برای یک دولت طراز نوین در تاریخ باقی مانده و خواهد ماند. جامعه شناسی علمی و علوم سیاسی به درس‌ها و تجربه حکومت طراز نوین انجمن پاریس دین فراوان دارند.

## فصل ششم نظام استعماری

---

### تشکیل امپراطوری های استعماری

استعمار Colonialism گرچه در عهد باستان نیز وجود داشته است، لیکن در دوران سرمایه داری، بویژه در دوره‌ای که نظام اجتماعی - اقتصادی به آخرین

استعمار در دوره  
تراکم اولیه سرمایه

مرحله تکاملی خود - امپریالیسم - وارد شد نشو و نما یافت. استعمار محدود به دورانی تاریخی است و همراه با جهان سرمایه داری زوال می‌یابد.

تاریخ استعمار به سه مرحله تقسیم می‌شود: مرحله نخست مربوط به دوران تراکم اولیه سرمایه است. مرحله دوم با دوره سرمایه داری غیر انحصاری و مرحله سوم با دوران امپریالیسم مطابقت دارد. در طی دوره تراکم اولیه سرمایه، سرمایه استعماری قدرت های اروپایی به صورت تسخیر و غارت بسیاری از کشورها، بهره‌کشی غیر انسانی از اهالی بومی و برقراری تجارت انحصاری تجار اروپایی با ممالک آسیایی، آفریقائی، امریکایی بروز نمود. نتیجه این

سیاست جاری شدن سبلی از خزائن شگرف - طلا، نقره و سنگ‌های گرانبها به اروپا بود و این خود محرکی بود برای تکامل روابط پول - کالایی و تراکم مبالغ عظیمی پول در دست افراد گوناگون که زمینه اصلی تولید سرمایه داری را تشکیل می‌دهد.

در دوران طلوع سرمایه داری، اسپانیا و پرتغال امپراطوریهای استعماری بزرگی را تشکیل می‌دادند. پرتغالی‌ها در جریان مبارزه با اعراب به ساحل

### فتوحات اسپانی و پرتغال

شمالی آفریقا رخنه کرده در سال ۱۴۱۵ سوته‌ها را تصرف نمودند. از آن پس این ناحیه بمنزله پایگاهی برای تجارت دریایی و تصرفات استعماری مورد استفاده قرار گرفت. در نیمه دوم قرن پانزدهم دریانوردان پرتغالی به کشف دماغه سبز آفریقا، سواحل گینه (ساحل طلا)، دماغه امیدنیک و مسیر دریایی دور آفریقا به هند توفیق یافتند. در مناطق اکتشافی مزبور پرتغالی‌ها ایستگاه‌های تجارتي برپا داشتند که در واقع عبارت بود از مرکز تجارت با اهالی بومی و استحکامات نظامی استعمارگران در نخستین ربع قرن شانزدهم پرتغالی‌ها به سواحل غربی و تا حدی شرقی هند و مالاکا نظارت خود را برقرار نمودند. پرتغالی‌ها با تصرف شهرهای عدن (واقع در ملتقای دریای سرخ و اقیانوس هند) و هرمز (در خلیج فارس) مسیرهای تجارتي کهن را به اسکندریه از طریق دریای سرخ و از هند به سوریه از طریق بین‌النهرین بستند. پرتغالی‌ها بخش چشم‌گیری از جزایر سوندا، اندونزی و برزیل را نیز تصرف کردند و بدین گونه امپراطوری بهناوری را تشکیل دادند.

امپراطوری استعماری اسپانی نیز در همین زمان در حال تشکیل بود. آغاز تشکیل آن به ۱۴۹۲ میرسد هنگامی که کلمب جزایر باهاما، هائیتی، کوبا و سواحل امریکای جنوبی را کشف کرد. بزودی پس از آن، اسپانیولی‌ها به فتوحات خونین خود در اراضی جدید ادامه دادند. به بهانه « مسیحی کردن »

بومیان، اسپانیولی‌ها، به مناطق بازم تازه‌ای با توسل به هر نوع خشونت، پیمان شکنی و نیرنگ دست اندازی نمودند. در ۱۵۱۹ هرناندو کورتس با نیروی نسبتاً کوچکی مکزیکوی پهناور و غنی را که تحت حاکمیت آزتک‌ها بود کشف کردند. پس از کورتس اسپانیولی‌ها دولت‌های مایا را نابود کرده مقاومت قبایل ساکن فلات مکزیک و امریکای مرکزی را درهم شکستند.

در سال‌های ۳۵-۱۵۳۲ نیروی اسپانیولی دیگری تحت فرماندهی فرانسیسکو پیازار نابخرد و سفاک به تیاهاناکو (دولت اینکاها) هجوم برد. وجود اسلحه گرم و اسب در اردوی اسپانیولی‌ها به آنها کمک کرد به این ناحیه نیز دست یابند. مهاجمان در اینجا نیز مانند مکزیکو برای نیل به هدف‌های خود به فریب و تزویر دست یازیدند. خصومت میان اسپانیولی‌ها و اینکاها چند دهه ادامه داشت. فاتحان اسپانیولی بزودی بقیه سرزمین‌های جنوبی، مرکزی و تا حدی شمالی را مطیع خویش ساختند. تنها برزیل و بخشی از شیلی مستثنی بود. اولی بدست پرتغالی‌ها افتاد و در دومی مهاجمان با مقاومت سرسختانه و طولانی اتحادیه قبایل آراکانیان روبرو شدند.

فتوحات استعماری اسپانیولی‌ها با غارت آشکار بومیان توأم بود. خزائن و نفایس شگرف از فرمانروای اینکا «آناهاپا» و فرمانروای آزتک «مونتزوما» ربوده شد. اسپانیولی‌ها مقابر و معابد باستانی ویران شده را حفاری نموده، آثار نفیس هنری را نابود ساخته و از آنجا طلا، نقره و سنگ‌های گرانبها به چنگ آوردند. مهاجمان بومیان را یا نابود ساختند یا به بردگی گرفتند و آنها را مجبور کردند تا در املاک و مزارع بزرگ و معادن با شیوه‌ای برده‌وار به کار مشغول شوند. نتیجه شکل‌های بهره‌کشی جان‌فرسا تقلیل شدید تعداد جمعیت بود. در طی حکومت اسپانیولی‌ها نزدیک به ۸ میلیون بومی جان خود را از دست دادند. از این رو استعمارگران مجبور شدند به شکار سیاهان افریقایی برای کار در امریکا پردازند و بدین‌گونه سیاهان نیز به محض ورود به امریکا به یک زندگی نکبت‌بار برده‌وار محکوم بودند.

پرتغالی‌ها نیز از توسل به هر شیوه بی‌رحمانه دست‌کمی از آنها

نداشتند. آنها کشتی های عرب، هندی و چینی را غارت و غرق نمودند. آنان از ایستگاه های تجارتنی در هند و مستملکات جزیره ای خود به قبایل بومی هجوم برده و از طریق غارت ادویه جات و محصولات گرمسیری با ارزش آنها به ایشان خراج می بستند. تجار پرتغالی این اجناس را به قیمت های بسیار گزاف در بازار های اروپایی می فروختند. «تجارت»ی که پرتغالی ها با بومیان می کردند يك کلاهبرداری رسوا بیش نبود. و در ازای اشیاء کم ارزش و ناچیز استعمارگران بهای بسیار هنگفتی را مطالبه کرده و سودهایی در حدود چندصد و حتی چند هزار درصد دریافت می کردند.

همه این عوامل استعمار اسپانی و پرتغال (گشودن معادن طلا و نقره، غارت منابع مادی خلق های افریقا و آسیا و آمریکا، نابودی و برده سازی جمعیت بومی، برده ساختن سپاهان و دادوستد نامتعادل) گوهر تراکم اولیه سرمایه را تشکیل می دهد چنین بود طلوع عصر تولید سرمایه داری.

اسپانیا و پرتغال نخستین امپراطوران استعماری بودند. رقابت تجارتنی-دریائی و استعماری میان دو کشور شدت می یافت. برای اجتناب از يك برخورد آشکار دو کشور در سال ۱۵۲۹ قراردادی

### رقابت استعماری قدرت های اروپایی

منعقد نمودند که بموجب آن جهان بدو نیمه تقسیم شد. اسپانیولی ها در یکسو و پرتغالی ها در سوی دیگر حق تصرف کشورها و تبدیل آنها به مستعمره خود را بدست آوردند. این نخستین تقسیم استعماری جهان بود. خصومت میان اسپانیا و پرتغال از میان نرفت و مهاجمان دیگر- هلند، انگلیس و فرانسه- نیز یکی پس از دیگری در صحنه رقابت های استعماری ظاهر می شدند.

در قرن هفدهم هلند با تفوق بر اسپانیا و پرتغال به صورت یکی از بزرگترین امپراطوری های استعماری درآمد. فاتحان- تجار هلندی در اواخر قرن شانزدهم به آنجا رخنه کرده بودند. يك کمپانی هند شرقی در ۱۶۰۲ تشکیل شد (این کمپانی تا ۱۷۹۳ وجود داشت). کمپانی حق انحصاری تجارت در



اقیانوس هند و آرام را برای خود قائل شده بود. تجار هلندی و مزدوران آنها خلق اندونزی را به اسارت خویش درآورده و ثروت این کشور استوایی را یغماگرانه می‌ربودند. آنها جمعیت «زائده» (از نقطه نظر هلند) جزایر دانا بود کرده و برای اینکه قیمت‌ها را بالا نگهدارند انبوهی از محصولات ارزشمند را سوزاندند.

در سال ۱۶۲۱ هلند برای ادارهٔ عملیات خود در قارهٔ امریکا کمپانی هند غربی را بوجود آورد.

در نیمهٔ قرن ۱۷ هلند پرتغالی‌ها را مجبور به خروج از بخش جنوبی افریقا کرده و مستعمرهٔ خود «کیپ‌کلنی» را در این منطقه بوجود آورد. در سال ۱۶۵۶ هلند پرتغالی‌ها را از سیلان اخراج نمود. ولی هلند کشوری بیشتر تجارتنی بود تا صنعتی و در رقابت شدید با انگلیس که کشور صنعتی و پیشرفته‌ای بود در می‌ماند. بویژه در نتیجهٔ جنگ‌های انگلو-هلند انگلیس جای هلند را در آمریکای شمالی گرفت. حضور استعماری انگلیس بطور عمده با مانع قدرت‌های استعماری کهن - پرتغال و اسپانیا روبرو بود. کشتی‌های جنگی انگلیس با تصویب و اطلاع حکومت خود و بدون اعلان جنگ به کاروان‌های دریائی اسپانیا که در میان امریکا و اروپا در رفت و آمد بودند حمله کرده و آنها را غارت می‌نمودند. اوج رقابت‌های دریایی و استعماری انگلو-اسپانیا واژگون بختی آرمادای شکست‌ناپذیر مشهور بود که بوسیلهٔ ناوگان انگلیس نابود شد. (۱۵۸۸). بدین‌گونه انگلیس به سرعت «فرمانروای امواج» گشت. ولی داشتن این عنوان آن چیزی نبود که بورژوازی جوان انگلیس بدان نیاز داشت. حکومت بر امواج وسیلهٔ نیل به تسلط بر خشکی بود. در قرن هفدهم انگلیس فتح‌ایرلند را که از همان نیمهٔ دوم قرن دوازدهم شروع شده بود تکمیل کرد. انگلیس در دههٔ ۱۸۳۰ به تعقیب یک سیاست استعماری تجاوزکارانهٔ مخصوص آغاز نهاد. جنگ‌های استعماری انگلیس آشکارا یغماگرانه بود. هدف این جنگ‌ها خلع‌ید از رقبای و جانشین کردن خود در ستم به خلق‌های دیگر بود. فرانسه که در آنجا نیز روابط سرمایه‌داری به سرعت رشد می‌یافت رقیب اصلی انگلیس

بشمار می‌رفت

در قرن هفدهم و هژدهم فرانسه امپراطوری استعماری خویش را با تصرف کانادا، هندوچین و بخشی از منطقه هند تشکیل داد. فرانسه نیز یک کمپانی هند شرقی، سنگال و کمپانی‌های دیگری بوجود آورده بود و با کمک آن به تسخیر مستعمرات می‌پرداخت.

استعمارگران انگلیس برای تبدیل کشورهای منصرفی به ضعائم کشاورزی خود، خلق های ممالک مزبور را به خاک سپاه نشانندند. در نتیجه جنگ با اسپانیا انگلیسی ها مستملکات خود را در هند غربی (امریکا) گسترش داده و به فلوریدا رخنه نمودند. جنگ های بعدی در نیمه قرن هژدهم (جنگ بر سر وراثت تاج و تخت اطریش ۱۷۴۰-۱۷۴۰ و جنگ هفت ساله ۱۷۵۶-۱۷۶۳) برای انگلستان مستملکات تازه ای بیا آورد. انگلیس مستعمره فرانسه در کانادا و مناطق جدیدی را در هند متصرف شد. تصرف هند و اخراج فرانسه و رقباى دیگر از این کشورها بیشتر بتوسط کمپانی هند شرقی انگلیس انجام گرفت که در سال ۱۶۰۰ تأسیس شده بود. در پیمان شکنی، بی‌رحمی و حرص میری ناپذیر، کمپانی هند شرقی انگلیس هرگز دست کمی از فاتحان اسپانیائی نداشت. مثلاً فتح بنگال با غارت خزاین، اخذ غرامت و مالیاتی سنگین از کلیه اهالی کشور همراه بود. کمپانی با مجبور ساختن تاجان هندی به کار بدون مزد برای انگلیس از کار بردموار آنها سود مرشار برد. در مزارع کشت تریاک کمپانی از کار اجباری دهقانان هندی بهره فراوان گرفت. در نتیجه سلطه انگلیس بر بنگال این کشور در سال ۱۷۷۰ گرفتار قحطی وحشتناکی شد که ۷ میلیون نفر را با خاک هلاکت افکند. نمایندگان سرمایه داری جوان انگلیس در نواحی مختلف با بی‌رحمی همانندی اقدام نمودند.

یکی از ویژگیهای کمپانی‌های هند شرقی و غربی دول اروپائی این بود که در عین خصوصی بودن از پشتیبانی دولتی چشم‌گیری برخوردار بودند. نیروی دریائی و ارتش فعالیت های کمپانی های مزبور را به زور اسلحا تضمین می‌نمود.

یکی از «اشتغالات» عمده استعمارگران اروپایی تجارت برده بود. در اندونزی، هلند زندان های مخفی ویژه ای در اختیار داشت که در آنها از کودکان ربوده شده نگهداری می شد تا به وقت بلوغ به بردگی فروخته شوند. افریقا به صورت انبار ذخیره شکار برده درآمد. بردگان افریقایی بیشتر در امریکا فروخته می شدند.

تصرفات استعماری دوره تحت مطالعه در جریان	تراکم اولیه
تراکم اولیه سرمایه عامل مهمی محسوب می شد.	سرمایه در
ولسی تراکم اولیه در مستعمرات اساساً از جریان	مستعمرات
تراکم در اروپا متمایز بود. نخست اینکه ارزش	

های یغما شده بدست استعمارگران به مراکز کشورهای استعماری صادر شده و در آنجا به صورت سرمایه در می آمد. بدین گونه تشکیل امپراطوری های استعماری سبب سرمایه بزرگ را به اروپا جاری می ساخت و در آنجا سرمایه در دست کمپانی های تجارتنی متمرکز می گشت که آنرا در تولید صنعتی به کار می انداختند.

ثانیاً تصرف اراضی دهقانان هندی بدست انگلیس، اندونزی ها به وسیله هلند و بومیان امریکایی و خلع های دیگر به دست اسپانیولی ها به پیدایش و رشد روابط سرمایه داری در کشورهای زیر سلطه منجر شد. استعمارگران شیوه های قبیله ای، برده داری و فئودالی بهره کشی را حفظ کرده و یک جنبه غارتگرانه نیز به آنها افزودند. بهره کشی یغماگرانه نه فقط غارت مستعمرات بلکه نابودی میلیونها نفر را نیز در پی داشت. فحطی سال ۱۷۷۰ در بنگال که نتیجه سوء اداره انگلیس ها بود یک سوم جمعیت کشور را تلف کرد. به موجب مدارک لاس کازاس - چهره سیاسی و فرستاده مذهبی اسپانیائی - پورتریکو و جامائیکا در زمان هجوم اسپانیولی ها ۰۰۰۰ جمعیت بومی داشت؛ ۲۲ سال بعد این رقم به ۴۰۰۰۰ نفر رسید. تعداد بومیان نواحی دیگر امریکای متصرفی بطور فاجعه آمیزی کاهش یافت.

ثالثاً در اکثر مستعمرات در طی دوران تراکم اولیه سرمایه، کار مزدوری جانشین کار اعضای جماعت‌های آزاد روستائی، بردگان، سرفسها نشد و نیز دوران مزبور در این کشورها با سیر قهقرائی اقتصادی قابل توجهی همراه بود.

مهم‌ترین نتیجه سیاست استعماری در دوره تراکم اولیه سرمایه عبارت از این بود که غارت، تجارت برده، نابودی کامل ملیت‌ها و قبایل، جنگ‌ها و کار اجباری سرفسها و بردگان بومی سبب تراکم شدید سرمایه در دست‌های استعمارگران اروپائی گشت. نظام استعماری به رشد تجارت منجر شد و تضمینی بود برای ایجاد بازار برای کارخانه‌های جدید.

یکی از مهم‌ترین نتایج دوره تراکم اولیه سرمایه کشفیات جغرافیائی بزرگ بود که نتیجه آن تشکیل يك بازار جهانی بود. در قرن هژدهم این بازار هنوز تشکیل نشده بود ولی وجود امپراطوری‌های استعماری به تشکیل آن کمک نمود. بهره‌کشی از مستعمرات محرکی بود برای رشد قدرت صنعتی دول سرمایه داری، در حالیکه در خود مستعمرات مانع این رشد بود و در پاره‌ای موارد سطح تکامل نیروهای مولد و روابط اجتماعی را به قهقرا برد.

در طی دوره تراکم اولیه سرمایه، برخی از بزرگترین دولت‌های آسیائی نظیر چین، ایران و امپراطوری عثمانی نیز گرچه رسماً استقلال آنها محفوظ ماند لیکن آماج غارت و بهره‌کشی استعماری واقع گردیدند.

در پایان قرن هژدهم برتری انگلیس بر سایر قدرت‌های استعماری کاملاً آشکار گشت. فرانسه و هلند و بطریق اولی اسپانیا و پرتغال، بیش از پیش از لحاظ تکامل اجتماعی - اقتصادی به علت ادامه رژیم‌های فئودالی و استبدادی از انگلیس عقب ماندند.

در زمان انقلاب کبیر بورژوائی فرانسه اشکال کهنه بهره‌کشی استعماری منسوخ گشت. کلاهداری محض، تجاوز علنی، تسلط انحصاری کمپانی‌های تجاری و داد و ستد نامتعادل - همه این اشکال بهره‌کشی خاص سرمایه داری کم رشد دیگر نتایج مطلوب بدست نمی داد. با پایان دوره تراکم اولیه سرمایه کمپانی‌های تجاری انحصاری متعدد گرفتار رکود مالی و کسر بودجه مزمن

گشته و ورشکست شدند، از آن جمله بود بویژه کمپانی‌های فرانسوی و این پدیده در کمپانی‌های هلندی و انگلیسی نیز دیده شد. قیام‌های مداوم خلق‌ها و بردگان‌زیر سلطه نیز ضرورت انتقال به شیوه‌های جدید بهره‌کشی از مستعمرات را تحمیل نمود.

## نظام استعماری در طی دوره سرمایه‌داری غیر انحصاری

انقلابات بورژوازی، به خلق‌های مستعمره و نیمه‌مستعمره  
انقلاب فرانسه  
آزادی بخشید. حتی آزادی محدودی که نصیب  
مستعمرات  
زحمتکشان کشورهای استعماری شد، به مستعمرات و  
ممالک وابسته گسترش نیافت. شعار «آزادی، برابری، برادری» و «حقوق بشر» که  
زائیده انقلاب بورژوازی فرانسه بود، نه در مورد سیاهان سنگال و نه در رگه‌های هند  
غربی و نه هندیان تعمیم نیافت. افزون بر این با سرنگون شدن طبقة فئودال  
بورژوازی قدرت سیاسی خود را نه فقط برای سرکوبی زحمتکشان کشور خودی  
بلکه برای تصرف مستعمرات تازه و برده ساختن آنها به کار انداخت. مثلاً  
ناپلئون که سخنگوی منافع بورژوازی بود به طرز روشنی هدف خود را برقراری  
سلطه استعماری جهانی فرانسه در مبارزه علیه رقیب اصلی - انگلیس - قرار داده بود. نقشه  
اوعبارت بود از تصرف مصر، هند، ایران، افغانستان، ترکیه و امریکای لاتین.  
سقوط امپراطوری ناپلئون، همه امیدهای بورژوازی فرانسه را برای  
برتری استعماری در جهان بر باد داد لیکن رقابت استعماری انگلیس و فرانسه  
را هرگز از میان برنداشت. رقیب جدی دیگر انگلیس - روسیه - نیز به عرصه  
رقابت‌های استعماری وارد شد. روسیه به تهدید گوه‌ر تابناک تاج و تخت  
انگلیس - هند - از شمال آغاز نمود. روسیه و انگلیس در خاور دور نیز برخورد  
منافع داشتند.

## تغییر شیوه‌های بهره‌کشی استعماری

در نتیجه رقابت شدید قدرت‌های جهانی عمده، سرزمین‌های «آزاد» یعنی سرزمین‌های هنوز تسخیر نشده به سرعت تقلیل یافت. سراسر جهان به‌مدار روابط سرمایه‌داری کشیده شد. رویدادهای افریقا، آرژانتین و هاوایی توجه لندن، پاریس و واشنگتن را به خود جلب می‌کرد. اینک تاریخ هر کشور با صدها رشته به تاریخ کشورهای دیگر گره خورده بود. پایه اقتصادی ظهور یک جریان واحد تاریخ جهانی تشکیل بازاری جهانی در پایان دهه ۱۸۵۰ بود. این نشانه آن بود که جامعه بورژوازی رسالت عینی خود را به پایان رسانده است اگرچه سرمایه‌داری تا ۱۵ سال دیگر رشد خود را در خط صعودی ادامه داد.

در دهه ۱۸۵۰ انقلاب صنعتی بطور عمده تکمیل شد. اینک مشکل بازار فروش مقادیر عظیمی کالاهای صنعتی و نیز مشکل تأمین مواد خام برای تولید آنها پیش آمده بود. انقلاب صنعتی تسهیلات بی‌سابقه‌ای در امر ارتباطات و حمل و نقل بوجود آورده بود. تشکیل بازار جهانی، رشد تجارت؛ ظهور شکل جدید حمل و نقل - راه آهن - و مبارزه وقفه‌ناپذیر خلق‌های ستمدیده‌گذار به اشکال جدید بهره‌کشی از مستعمرات و نیمه‌مستعمرات را می‌طلبد. ممالک افریقا، آسیا و آمریکای لاتین به بازار فروش کالاهای صنعتی و منابع مواد خام و خوراکی تبدیل شدند. غارت خلق‌های کشورهای مذکور به شکل جدید «تجارت آزاد» - در آمد گرچه روش‌های یغماگری وحشیانه سابق کاملاً از میان نرفت. بدیهی است «تجارت آزاد» متضمن برداشته شدن انحصار شرکت‌های تجارتنی از نوع دوره تراکم اولیه سرمایه بود.

ورود مقادیر عظیم کالا به کشورهای زیر سلطه روابط پول - کالایی را در آنها احیا نمود. ارباب فئودال و رؤسای قبایل محلی شروع کردند به استفاده بیش از پیش از بازار. این امر سبب تشدید

تأثیر تجارت  
آزاد، بر اقتصاد  
مستعمرات

بهره‌کشی از دهقانان، فقیر شدن و غالباً خانه‌خوابی آنها گشت. زیر فشار مستقیم سرمایه‌داران خارجی، سیاست استعماری و از باب فئودال، اقشار متوسط و ربا-خواران خودی، دهقانان مجبور به تولید مواد خام و خوراکی برای بازار سرمایه‌داری و فروش آنها به قیمت‌های بسیار نازل شدند. جزئی‌ترین نوسانات بازار سرمایه‌داری در شرایط زندگی دهقانان مستعمرات و ممالک وابسته اثر می‌گذاشت.

سرا زیر شدن مقادیر عظیم کالاهای صنعتی کشورهای استعمارگر به مستعمرات و نیمه‌مستعمره‌ها انحطاط صنایع و کارخانه‌های محلی را که قادر به رقابت با صنایع کشورهای پیشرفته نبودند در پی داشت. بدین گونه به فروش گذاشتن محصولات ساخت کشورهای استعماری از تکامل صنعتی ممالک آسیا، آفریقا و امریکای لاتین جلوگیری می‌کرد. تجارت محلی نیز همراه با صنایع روبه زوال می‌رفت. دهقانان و پیشه‌وران بلکه حتی بورژوازی محلی - بجز بخشی از بورژوازی (به اصطلاح بورژوازی کم‌پر ادور) که در تجارت میان استعمارگران و خلق‌های زیر سلطه نقش واسطه داشت - نیز فقیرتر می‌شد.

البته «تجارت آزاد» روش اصلی بود لیکن تنها شیوه بهره‌کشی از مستعمرات نبود. سرمایه‌داری یک اقتصاد کشاورزی بزرگ توأم با کار برده وار (بومیان امریکای لاتین، اندونزی، هندوچین آن) بوجود آورد و به غارت اراضی مستعمرات و اهالی آن به شیوه کوچ‌نشینی استعماری «آزاد» (الجزایر، آفریقای جنوبی و جز آن) پرداخت.

در کشورهای که کشاورزی بزرگ برده وار در آن وجود داشت استعمارگران انگلیسی و فرانسوی مجبور بودند اصول برده‌داری را لغو کنند که دیگر پوسیده شده و غیر مولد و کم سود بود. ولی حتی پس از لغای برده‌داری، بردگان پیشین و کارگران قرار دادی جدید دستخوش بهره‌کشی شدید بودند. شرایط زندگی غیرانسانی آنها ادامه داشت و دسته دسته از گرسنگی و بیماری از پا در می‌آمدند. پس از لغای برده‌داری در حالی که پلانترهای انگلیسی و فرانسوی از شیوه کار پیمانی استفاده می‌کردند، استعمارگران هلندی در

اندونزی که از جمعیت محلی به عنوان نیروی کار سود می‌جستند شیوه کار اجباری را معمول ساخته بودند. معمولاً هر ۵ تا ۱۰ روستا به بنگاهی که کار آن عمل آوری مواد خام بود وابسته بود. اهالی مجبور بودند برای بنگاه مزبور مواد خام و نیروی کار فراهم سازند.

در طی دوره سرمایه داری پیش از انحصار هنگامی که شکل اصلی روابط اقتصادی میان دولت‌های استعماری و کشورهای مستعمره و وابسته، «تجارت آزاد» بود، روابط سرمایه داری هنوز در مستعمرات پدید نیامده بود. در همین حال مستعمرات که به تجارت جهانی کشیده شده بودند، به صورت جزء بهره‌ده نظام سرمایه داری جهانی در می‌آمدند.



## فصل هفتم امپریالیسم

---

### رشد سرمایه داری غیر انحصاری به امپریالیسم

گذار از سرمایه داری پیش از انحصار به امپریالیسم در طی ثلث آخر قرن نوزدهم صورت گرفت. سرمایه داری انحصاری یا امپریالیسم عالی ترین مرحله سرمایه داری است. شکل پذیری نهائی امپریالیسم در آستانه قرن بیستم کامل گشت.

در پایان قرن نوزدهم تغییرات فنی چشم گیری در صنایع فلزی، شیمیایی و ماشین سازی روی داد و به موازات آن تولید صنعتی افزایش می یافت و متمرکز می شد. ظهور شیوه های جدید ذوب فلزات راه را بر کارخانه های عظیم فولاد و فلز سازی گشود. افزایش محصول فولاد، تکامل بیشتر ماشین سازی، احداث راه آهن را ممکن ساخت.

با کشف و اختراع انواع جدید ماشین : دینام، موتور با خاصیت احتراق داخلی، توربین بخار، دیزل، ترامکار، تراموا، اتومبیل، لوکوموتیو دیزل و هواپیما انگیزه ای بود برای رشد تولیدات صنعتی و گسترش حمل و نقل.

در حالی که در نیمه قرن نوزدهم رشته های صنعتی سبک در تولیدات صنعتی - بطور عمده نساجی - متداول بود، در اواخر قرن نوزدهم نقش عمده بر عهده صنایع سنگین - ذوب فلز، ماشین سازی، استخراج معادن، صنایع شیمیایی و برق بود که تجهیزات غول آسا واحداث کارخانه های عظیم آن نیاز به سرمایه بزرگ دارد. در سال ۱۸۷۵ محصول فولاد در جهان بالغ بر ۵۰۰/۰۰۰ تن بود در صورتی که در ۱۹۰۰ این رقم به ۲۸ میلیون تن رسید - یعنی ۵۶ برابر افزایش یافت. در طی همین دوره محصول نفت ۲۵ برابر یعنی ۸/۰۰۰ میلیون تن به ۲۰ میلیون تن ترقی کرد.

تکامل نیروهای مولد و روابط تولید در طی دوره سرمایه داری غیر-انحصاری، راه را برای گذار به امپریالیسم هموار نمود. در طی نیمه اول قرن نوزدهم شیوه سرمایه داری تولید تنها در برخی از پیشرفته ترین کشورهای اروپای غربی یعنی انگلیس، فرانسه و هلند حاکم بود. در فاصله سالهای ۸۰-۱۸۶۰ سرمایه داری در ایالات متحد آمریکا، روسیه و ژاپن به سرعت شروع به ترقی نهاد. محرك تکامل سرمایه داری در این کشورها الفاء برده داری در ایالات متحد آمریکا در سال ۱۸۶۳، الفاء سرواژ در روسیه در سال ۱۸۶۱، انقلاب بورژوازی ۷۰-۱۸۶۷ در ژاپن و وحدت آلمان در سال ۱۸۷۱ بود.

خصوصیات اقتصادی عمده زیر مشخصات امپریالیسم  
را تشکیل می دهد:

مشخصات عمده

امپریالیسم

۱- تمرکز تولید و سرمایه که نتیجه آن ایجاد

انحصاراتی است که در زندگی اقتصادی نقش تعیین کننده دارند.

۲- یکپارچگی سرمایه مالی و صنعتی و ظهور یک اولیگارشسی مالی بر پایه

«سرمایه مالی».

۳- صدور سرمایه که متمایز از صدور کالا، اهمیت ویژه ای کسب

می کند.

۴- تشکیل اتحادیه های انحصاری بین المللی سرمایه داران که جهان را

میان خود تقسیم می کند.

۵- تکمیل تقسیم منطقه‌ای جهان میان بزرگترین قدرت‌های سرمایه‌داری.

وجه مشخصه سرمایه‌داری غیر انحصاری رقابت

آزاد بود. سلطه رقابت آزاد سبب تمرکز سریع تولید

در بنگاه‌های بیش از پیش بزرگتر شد. یعنی به تکثیر

بنگاه‌های بزرگ در میان کل مؤسسات تولیدی و

افزایش سهم آنها در کل محصولات و نیز بتمرکز

نقش بیش از پیش بزرگ‌ترین نیروی کار و قابلیت تولید در بنگاه‌های بزرگ انجامید.

در سال ۱۹۰۹ در آمریکا بزرگترین مؤسسات با محصول بیش از یک

میلیون دلار ارزش تولید شامل ۱/۱ درصد تعداد کل مؤسسات تولیدی بود.

در عوض مؤسسات مزبور ۳۰/۵ درصد کل کارگران را به خود جذب کرده و

۴۳/۸ تولید صنعتی بزرگ را تشکیل می دادند. این بدین معنی است که

بیش از دو پنجم مجموع تولید کشور در یک درصد مؤسسات متمرکز بود.

بعدها تمرکز تولید از این هم فراتر رفت. در سال ۱۹۳۹ عظیم‌ترین

مؤسسات با محصول بیش از یک میلیون دلار ارزش تولیدی ۵/۲ درصد مجموع

مؤسسات را تشکیل می داد ۵۵ درصد کل کارگران شاغل در مؤسسات مزبور کار

می کردند و محصول آنها ۶۷/۵ درصد کل تولیدات صنعتی بود.

تمرکز تولید راه تسلط انحصارات را هموار می سازد. بویژه توافق و

سازش میان بنگاه‌های بسیار عظیم چندان دشوار نمی باشد. گوهر اقتصادی امپریالیسم

عبارت از تعویض رقابت آزاد به تسلط انحصارهاست.

انحصارات عبارتند از معظم‌ترین مؤسسات سرمایه‌داری یا اتحادیه‌هایی

از مؤسسات سرمایه‌داری که تولید یا توزیع پشترین بخش محصولات رشته

معینی از اقتصاد را در دست‌های خود متمرکز کرده‌اند. انحصارها به کمک

قدرت اقتصادی و نقش فوق‌العاده‌ای که در حوزه معینی از تولید بازی

می کنند بر کالاها قیمت‌های انحصاری گذاشته و سودهای انحصاری عالی بدست

می آورند.

اشکال  
اساسی  
انحصار

اشکال اساسی انحصار عبارتند از کارتل، سندیکا، تراست و کورپوریشن.

کارتل اتحادی از چند مؤسسه سرمایه‌داری بزرگ است در مورد شرایط فروش کالاهای خود و

خرید مواد خام و توافق روی تاریخ پرداخت‌ها و تقسیم بازار، تثبیت قیمت کالاهای تولید شده و مواد خام خریداری شده و در مورد مقدار کالاهائی که هر شرکت کننده باید تولید کند. استقلال مؤسسات وابسته به يك کارتل محفوظ است.

سندیکا اتحادی انحصاری از مؤسسات است که در آن اعضا استقلال بازرگانی خود را از دست می‌دهند. تولید کالاها بطور مستقل صورت می‌گیرد ولی فروش آنها و گه‌گاه خرید مواد خام از طریق دفتر مشترک انجام می‌گردد.

تراست اتحادی انحصاری است که در آن کلیه مؤسسات شرکت کننده استقلال تولیدی و بازرگانی خود را از دست می‌دهند و در يك بنگاه ادغام می‌شوند و صاحبان آنها به صورت سهامدار درمی‌آیند و بنا بر تعداد سهام خود سود خود را دریافت می‌کنند. مدیریت تولید، فعالیت بازرگانی و مالی يك تراست بوسیله هیئت مدیره‌ای که از طرف مجمع عمومی سهامداران انتخاب می‌شود انجام می‌گیرد. اعضای هیئت مدیره تراست از میان بزرگترین سهام داران برگزیده می‌شوند. پس از گذشتن قانون ضد تراست در سال ۱۹۱۱ در ایالات متحد آمریکا تراست‌ها دیگر خود را کمپانی خواندند. مثلاً تراست نفتی غول آسای را کفلر - استاندارد اویل - خود را به کمپانی‌های متعددی تقسیم کرد؛ استاندارد اویل نیوجرسی، استاندارد اویل کالیفرنیا و جز آن، همه این کمپانی‌ها زیر کنترل را کفلر قرار دارند.

کورپوریشن اتحادیه‌ای انحصاری است از مؤسسات مربوط به رشته‌های مختلف صنعت، بانک، تجارتخانه‌ها و کمپانی‌های حمل و نقل و بیمه مبتنی بر منافع مالی مشترك و وابستگی مالی مشترك گروهی از سرمایه داران بزرگ که بر مؤسسات مربوط نظارت دارند.

در ایالات متحد آمریکا صنعت برق زیر کنترل «جنرال الکتریک کورپوریشن»، صنعت هواپیما سازی: «داگلاس ایرکرافت کمپانی»، صنعت آلومینیوم، «ملون کسرن» و صنایع شیشه‌پایی زیر کنترل «دوپونت دو نامرس اند کمپانی» میباشد. در صنعت اتومبیل سازی در سال ۱۹۵۶ فقط دو انحصار - «جنرال موتورز کورپوریشن» و «فورد موتورز کمپانی» - ۸۰ درصد اتومبیل‌ها را تولید کرده و در معرض فروش می‌گذاشتند. در هر ۴۳ رشته صنعت ۴ کورپوریشن بیش از ۷۵ درصد محصول را در دست خود متمرکز کرده‌اند در حالی که در ۱۰۲ رشته صنعتی چهار تا از بزرگترین انحصارات از ۵۰ تا ۷۵ درصد محصول تولید بزرگ را بیرون می‌دهند.

رقابت در انحصارها نه فقط از میان نمی‌رود بلکه برعکس سببانه تر و مهلك تر می‌گردد. میان اتحادیه‌های انحصاری در داخل خود و میان انحصارات و مؤسسات غیر انحصاری - مبارزه رقابت‌آمیز وجود دارد. در مورد آنهایی که به انحصارها تسلیم نمی‌شوند از هر نوع روشی از فشار گرفته تا نقطه ورشکستگی و از هر دوز و کلک تجارتي استفاده بعمل می‌آید. در مبارزه شدید میان انحصارها همه وسایل غیر عادلانه، رشوه خواری، تجاوز، باج، خرابکاری و هر اقدام جنایتکارانه دیگر تا نقطه نابودی جسمانی رقبا به کار گرفته می‌شود.

در طی دوره امپریالیسم بانک‌ها که فعالانه به قلمرو تولید هجوم می‌برند نقش مهمی برعهده دارند. بانک‌ها عبارت از مؤسسات سرمایه داری ویژه ای هستند که وظیفه مقدماتی و اساسی آنها میانجیگری در پرداخت‌هاست. آنها سرمایه پولی آزاد و درآمدها را به شکل سپرده جمع - آوری می‌کنند و به مالکان و سرمایه داران سرمایه پولی به وام می‌دهند. بانک‌ها به سپرده‌ها کمتر از آنچه از وام‌گیرندگان بهره می‌گیرند، بهره می‌دهند. تفاوت میان این دو بهره سودبانکی را تشکیل می‌دهد.

مبارزه رقابت‌آمیز میان بانک‌ها به ورشکستگی بانک‌های کوچک و جذب

سرمایه مالی  
و اولیغارشی  
مالی

آنها در بانکهای بزرگ می انجامد. برخی از آنها که ظاهراً استقلال خود را حفظ می کنند در واقع به شعبات بانکهای بزرگ تبدیل می شوند.

با وجودی که عملیات مالی در ایالات متحد آمریکا افزایش می یافت تعداد کل بانکها از ۳۰ / ۳۱۹ در سال ۱۹۲۱ به ۱۴ / ۲۴۳ در ۱۹۵۵ کاهش یافت. سهم ده تا از بزرگترین بانکها در عملیات بانکی سراسر کشور از ۱۰ درصد در سال ۱۹۲۳ به ۲۱ درصد در سال ۱۹۵۵ افزایش یافت. در نیویورک سهم سپردهها در چهار بانک بزرگ از ۲۱ درصد در ۱۹۰۰ به ۶۰ درصد در ۱۹۵۵ رسید. در ۱۰ تا از ۱۶ مرکز مالی بزرگ ایالات متحد آمریکا چهار بانک بیش از ۵۰ درصد موجودی همه بانکهای بازرگانی را در اختیار دارند. در ۹ تا از این مراکز مالی دو بانک ۶۰ درصد موجودیها را در دست دارند. «بانک آف آمریکا ناشنال تراست» و «ساوینگز آسوسییشن» در سان فرانسیسکو و «فرست ناشنال بانک» در بوستون و «ملون ناشنال بانک» و «تراست کمپانی» پیستبورگ هر یک بیش از نیمی از موجودیها را در شهرهای مذکور کنترل می کنند.

در سال ۱۹۳۶ پنج تا از بزرگترین بانکها در انگلیس ۷۴ / ۶ درصد مجموع سپردههای همه بانکهای سهامی و در ۱۹۵۷ تقریباً ۷۷ / ۳ درصد آنها را در اختیار داشتند.

تمرکز بانکی به تشکیل انحصارات بانکی منجر میگردد. بانکها از میانجیگری پرداختها در سطح پائین، به انحصارات قدر قدرت تبدیل میشوند. تقریباً تمامی سرمایه پولی و پس اندازهای اهالی زیر نظارت آنهاست. بانکها با مؤسسات صنعتی روابط تنگاتنگ برقرار کرده و کار آنها را از طریق اعتبارات نظارت نموده و به آنها وامهای دراز مدت می دهند. سهام مؤسسات صنعتی را خریده و با صاحبان آنها شریک می شوند. صاحبان مؤسسات صنعتی به نوبه خود با خرید سهام بانکها به صورت شرکای آنها در می آیند. ائتلاف سرمایه بانکی و انحصارات صنعتی بروی سرمایه مالی راه می گشاید. رابطه تنگاتنگ سرمایه بانکی و سرمایه صنعتی انحصاری سبب می شود که اشخاص واحدی به